

# دیدگاه ملامتی

## حافظا) و سلمی

دکتر هاشم محمدی

مدیر گروه ادبیات دانشگاه آزاد گچساران

□ ملامتیه، نام گروهی از صوفیان و عارفان و اهل حق است که به زبان فارسی، ملامتیان و به تازی ملامتیه نام دارند. چون طریقت ایشان ملامت است، یعنی سرزنش خلق را بر خود می‌پذیرفتند و خوبی‌ها را آشکار نمی‌کردند.

پیشوای مذهب ملامتیه، حمدون قصار، (متوفی ۲۷۱) می‌باشد. قدیم‌ترین جایی که از جریان به نام «ملامتیه» یاد شده، گفتار مطهرین طاهر مقدسی در کتاب البدء و التاریخ (سال ۳۵۵) است که ترجمه‌ی فارسی آن با عنوان آفرینش و تاریخ می‌باشد. این کتاب حدود نیم قرن بررساله‌ی ملامتیه‌ی عبدالرحمان سلمی تقدم دارد. در فصل نوزدهم کتاب در یاد کرد فرقه‌های صوفیه، ملامتیه را یکی از چهار گروه تصوف می‌داند.<sup>۱</sup>

در باب ملامت و ملامتی، سخن‌های فراوان در کتب تصوف و آثار بازمانده از ایشان وجود دارد.

در مرصاد العباد آمده: اول ملامتی که در جهان بود، آدم بود. و اگر حقیقت خواهی حضرت جلّت (خدای تعالی) بود. زیرا که اعتراض اول بر حضرت جلّت کردند:

«أَجْعَلْ فِيهَا مَنْ يَفْسُدُ»<sup>۲</sup>

عبدالرحمن سلمی - و «هجوری غزنوی» و «ابن عربی» و «سید حیدر آملی»، ارباب ملامت را در بالاترین پایگاه‌های تعالی مقام روحانی انسان دیده‌اند. سلمی پایگاه آنان را در قرب، به مقام رسول (ص) در لحظه‌ی وصول به قاب قوسین<sup>۳</sup> تشبیه می‌کند و می‌گوید: «حال ایشان از برترین حالات است و همانند حال رسول است، آنگاه که به آن مقام بالا برکشیده شد و سپس آن‌گاه که به میان خلق بازگشت. با ایشان از «ظواهر احوال» سخن گفت و از آن حال قرب و نزدیکی چیزی بر ظاهرش آشکار نبود.<sup>۴</sup>

ابن عربی در فتوحات فصلی در معرفت اقطاب آورده و درباره‌ی ملامتیه گفته است: آنان رجالی هستند که به اقصای درجات ولایت رسیده‌اند و برتر از درجه‌ی ایشان درجه‌ی نیست. مگر نبوت. و این مقام، مقام قرب است در ولایت.<sup>۵</sup>

والاثرین ستایش از ملامتیان را روز بهان بقلی (۵۲۲-۶۰۶) آورده که حق تعالی را به صورت پیری ملامتی دیده که بر او تجلی کرده است. سلمی ارباب احوال و علوم را در سه گروه دسته‌بندی می‌کند: ۱- علمای ظاهر ۲- صوفیه یا اهل معرفت الله ۳- ملامتیه؛ و اصول مذهب

ملامتیه را در ۴۵ اصل خلاصه کرده است.<sup>۶</sup>

احمد غزالی می‌نویسد: کمال عشق ملامت است و ملامت سه روی دارد: یک روی در خلق و یک روی در عاشق و یک روی در معشوق.

این کوی ملامت است و میدان هلاک

وین راه مقامران با زنده‌ی پاک

مردی باید، قلندری دامن چاک

تا برگزرد عیار وار و ناباک

در اشعار شاعران قرن پنجم هجری، گاهی به جای ملامت،

صورت ملام که در عربی رواج دارد، استعمال شده، شاعری به نام جمالی

گفته است: «هرچند که از عشق تو در کوی ملامیم» و سوزنی آن را

تضمین کرده است:

این شعر بر آن شعر جمالی است که گفته است

هر چند که از عشق تو در کوی ملامیم

در شعر و نثر دیگر ادیبان زبان پارسی بویژه عارفان شاعر فراوان

آمده است.

سنایی، فخرالدین عراقی، عطار، مولوی، اثیرالدین اخیسکتی و حافظ

همه سخن از اهل ملامت دارند. اما حافظ به گونه‌ی دیگری است.

حافظ را از ملامتیه دانسته‌اند و از بسیاری از اشعارش برمی‌آید که از

تظاهر و ریا، سخت می‌گریزد، حتی تظاهر به فرقه‌ی خاص و لباس و

پوشش مخصوص و آداب و رسوم خانقاهی و ارادت به پیری معین ندارد.

او رند است و عارف کامل و اصل به حق و مجذوب سالک.<sup>۷</sup>

حافظ از ریا و نفاق بد می‌گوید و خود بد نمی‌کند.

ما نه رندان ریاییم و حریفان نفاق

آنکه او عالم سر است بدین حال گو است

فرض ایزد بگذاریم و به کس بد نکنیم

و آن چه گویند روا نیست، نگویم رواست

حافظ، ص ۸۱۶

ملامتیان مذهب عشق دارند و هر چه دارند بر سر این عشق

می‌گذارند و از همه چیز می‌گذرند و به اصطلاح به کلی خراب می‌شوند

و جای در خرابات می‌گیرند و برای دیدار دوست و معشوق واقعی، خود

را فانی می‌سازند:

دل و دینم شد و دلبر به ملامت برخاست

گفت با ما منشین کز تو سلامت برخاست

حافظ، ص ۱۶

در آثار عارفان ملامتی، عشق و دلدادگی و ملامت بسیار آمده است:

۱- یکی از اصول چهل و پنج گانه‌ی سلمی در باب ملامتیه، تن به

ملامت سپردن و از بدگویی اهل ظاهر نهراسیدن و نرنجیدن است.

حافظ هم ملامت و ترکیب‌های آن مثل ملامتم، ملامت کردن ملامتگر،

ملامت‌گو را ۲۰ بار و یک بار هم به صورت عربی «لاملامه» آورده

است.<sup>۹</sup>

وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم

که در طریقت ما کافری است رنجیدن

۳۸۵/۳

۲- پرهیز از زهد به ویژه زهد ریایی و زهد فروشان از دیگر اصول

ملاطیه سلمی است. در اشعار حافظ هم، زهد (۲۲) بار، زهد فروش (۳) بار، زاهد ۳۷ بار و زاهدی (۲) بار آمده است. (۱۰) اگر به باده رنگین دلم کشد شاید

که بوی خیر ز زهد ریا نمی آید  
مطرب کجاست تا همه محصول زهد و علم  
در کار چنگ و بربط و آواز نی کنم  
آتش زهد و ریا خرمن دین خواهد سوخت  
حافظ این خرقه‌ی پشمینه بینداز و برو  
باده‌نوشی که در او روی و ریایی نبود  
بہتر از زهد فروشی که در او روی و ریاست

۳- از دیگر اصول یاد شده سلمی، دید انتقادی نسبت به نهادهای محترم رسمی همانند: مدرسه و مسجد، صومعه و دیر و خانقاه و مجلس وعظ و... است.

حافظ هم از مدرسه و دفتر و درس رسمی به طنز و طعن یاد می‌کند و نسبت به آنها نظر گاه انتقادی و ملامتی وار دارد، و همواره از مدرسه به عنوان مجمع و مظهر قیل و قال و بگو مگوهای بی‌حاصل و دل‌گیر یاد می‌کند:

از قیل و قال مدرسه حالی دلم گرفت  
یک چند نیز خدمت معشوق و می‌کنم  
ما درس سحر در ره می‌خانه نهادیم  
محصول دعا در ره جانانه نهادیم  
بشوی اوراق اگر هم درس مایی  
که علم عشق در دفتر نباشد  
بر در مدرسه تا چند نشینی حافظ  
خیز تا از در میخانه گشادی طلبیم  
صومعه و دیر و خانقاه:

نذر و فتوح صومعه در وجه می نهیم  
دلچ ریا به آب خرابیات برکشیم  
صوفی زکنج صومعه با پای خم نشست  
تا دید محتسب که سبو می‌کشد به دوش  
بیا به می‌کده و چهره ارغوانی کن  
مرو به صومعه کان جا سیاهکارانند

وعظ و نصیحت:

سر و چشمی چنین دلکش تو گویی چشم از و بردوز  
برو کاین وعظ بی‌معنی مرا در سر نمی‌گیرد

گر زمسجد به خرابیات شدم خرده‌نگیر

مجلس وعظ درازست و زمان خواهد شد  
در کنج دماغم مطلب جای نصیحت  
کاین گوشه پر از زمزمه‌ی چنگ و رباب است  
نصیحت‌گوی رندان را که با حکم قضا جنگ است  
دلش بس تنگ می‌بینم مگر ساغر نمی‌گیرد

۴- پرهیز از ادعای کشف و کرامت از دیگر اصول چهل و پنج‌گانه‌ی سلمی است. حافظ نسبت به کرامات نظری دوگانه دارد. خوارق عادت مدعیانه و توأم با زرق و ریا و رعونت را نفی می‌کند، اما به کرامات انبیا و اولیاء و صالحان که در سنت شریعت و طریقت مقبول است، اعتماد دارد.<sup>۱۱</sup>

حافظ این خرقه بینداز مگر جان ببری  
ک‌آتش از خرقه‌ی ناموس و کرامت برخاست  
چندان که زدم لاف کرامات و مقامات  
هیچم خبر از هیچ مقامی نفرستاد  
گر انگشت سلیمانی نباشد چه خاصیت دهد نقش‌نگینی

اما کرامات مورد قبول:

فیض روح القدس از باز مدد فرماید  
دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد  
ما شمی دست برآریم و دعایی بکنیم  
غم هجران تو را چاره زجایی بکنیم

۵- پرهیز از خودپرستی و خودبینی و خودپسندی و ستیزه با نفس از دیگر ارکان و اصول ملاطیه است که سلمی بیان کرده است.

در نگاه حافظ، خودپرستی، گرفتاری در چاه طبیعت است و تخته بند تن و عادت شدن. کسانی که عاشق می‌شوند، خودپرست نیستند، یا برای زهر خودپرستی و در خویش ماندگی پادزهر عشق را یافته‌اند:  
یارب آن زاهد خودبین که به جز خویش ندید  
دود آهیش در آینه‌ی ادراک انداز  
فکر خود و رای خود در مذهب رندان نیست

کفرست در این مذهب خودبینی و خودرایی  
مهم‌ترین پادزهر خودپرستی، عشق است و پادزهر دیگر ترک تعلق است. هر تعلق جز عشق، از بایزید نقل است که: «الله تعالی را به خواب دیدم، گفتم راه به تو چون است؟ گفت: از خود فروتر آی، رسیدی.»

۶- از دیگر اصول ملاطیه‌ی سلمی آورده، می‌توان موارد زیر را برشمرد:

پرهیز از جاه و مقام دنیوی و صلاح و مصلحت اندیشی، بی‌اعتنایی به نام و ننگه پرهیز از ریا، عیب پوشیدن، تجاهر به فسق، رستگاری را در عشق جستن، رحجان دادن سوال (گدایی و دربوزگی) برفتوح، گزاردن حقوق دیگران و ترک تقاضای حق خویش. و به چهارگونه ذکر قائلند: ۱- ذکر به زبان ۲- ذکر به قلب ۳- ذکر به سر ۴- ذکر به روح و...<sup>۱۲</sup>

نمونه‌های فراوانی از موارد فوق در اشعار حافظ آمده است:

### صلاح و مصلحت

صلاح کار کجا و من خراب کجا  
ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا  
صلاح و توبه و تقوا ز ما مجو حافظ  
ز رند و عاشق و مجنون کسی نیافت صلاح

## ترجیح فقر بر سلطانی

من که دارم در گدایی گنج سلطانی به دست  
کی طمع در گردش گردون دون پرور کنم  
هنگام تنگدستی در عیش و کوش و مستی  
کاین کیمیای هستی قارون کند گدا را

## بی‌اعتنایی به نام و ننگ

گر چه بدنامی‌ست نزد عاقلان  
ما نمی‌خواهیم ننگ و نام را  
چه خبر دارد از حلاوت عشق  
هر که در بند ننگ و نام بود  
راست ناید نام و ننگ و عاشقی  
درد درده جای نام و ننگ نیست

## رستگاری در عشق

طفیل هستی عشق‌اند آدمی و پری  
ارادتسی بنما تا سعادتسی ببری  
گل‌عذار ز گلستان جهان ما را بس  
زین چمن سایه‌ی آن سرو روان ما را بس  
طیب عشق مسیحا دم است و مشفق، لیک  
چو درد در تو نبیند که را دوا بکنند؟

## پاورقی

- ۱- قلندریه در تاریخ، دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات سخن، ۱۳۸۵، ص ۱۱۲
- ۲- مرصاد العباد، شیخ نجم‌الدین رازی معروف به پایه، تصحیح دکتر محمد امین ریاحی، نگاه ترجمه و نشر کتاب تهران، ۱۳۵۲، ص ۲۷۵
- ۳- قرآن کریم، سوره‌ی ۵۳ (التجم)، آیه ۹
- ۴- طبقات الصوفیه، ابو‌عبدالرحمن سلمی، تحقیق نورالدین شریه، دارالکتاب العربی، قاهره ۱۳۷۲/۱۹۵۳، ص ۱۷۸
- ۵- مأخذ شماره‌ی ۱
- ۶- مأخذ شماره‌ی ۴
- ۷- مقدمه‌ی بر مبانی عرفان و تصوف، دکتر سیدضیاء الدین سجادی، انتشارات سمت، ۱۳۷۲، ص ۲۴۳
- ۸- دیوان حافظ، تحقیق علامه محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، انتشارات زوار تهران، ۱۳۶۲. ابیات و صفحات شاهد از این چاپ است.
- ۹- فرهنگ واژه‌نمای حافظ، به انضمام فرهنگ بسامدی، دکتر مهین‌دخت صدیقیان، ابوطالب میر عابدینی، انتشارات روزنه، ۱۳۶۶ ذیل لغات مذکور
- ۱۰- همان مأخذ
- ۱۱- حافظ نامه (۲ جلد)، بهاء‌الدین خرمشاهی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۶، ص ۵۱۲
- ۱۲- استاد شفیعی کدکنی در کتاب ارزشمند قلندریه در تاریخ صفحه‌ی ۱۲۰ تا ۱۲۵ فشرده‌ی از اصول «چهل و پنجگانه‌ی سلمی» را بیان فرموده‌اند.

## ادب در شعر حافظ

احمدعلی کریمی - لاهیجان

در گذشته، سرلوحه‌ی عملی همه‌ی فرهیختگان و اهل علم، واژه‌ی «ادب» بود. در لغت‌نامه‌ی علامه دهخدا، ذیل «ادب» آمده است: «هنر، چم و خم، حُسن معاشرت، حُسن محضر، شیوه‌ی پسندیده، اخلاق حسنه، فضیلت، مردمی، آزر، حرمت، ادب‌نفس، اخلاق حسنه، ادب درس، آیین، آرایش، راه و رسم، تأدیب، تنبیه، دانشمندی، بافرهنگ شدن، فرهنگی شدن، ادیب‌شدن، به مهمانی خواندن، زیرک نگاه‌داشت حد هر چیز، نگاه‌داشت خود از نکوهیده‌های کرداری و گفتاری.»

اکنون یازده مورد از معانی ادب در شعر حافظ را مرور می‌کنیم:

۱- ادب داشتن یعنی قدم گذاشتن به محافل بزرگان.  
حافظا! علم و ادب ورز که در مجلس شاه

هر که را نیست ادب، لایق صحبت نبود  
۲- ادیب، فضل فروش نیست.

اگرچه عرض هنر پیش یار بی‌ادبی‌ست

زبان خموش ولیکن دهان پُر از عربی‌ست  
۳- ادب، موجب رازداری می‌شود.

صف‌نشینان نیک‌خواه و پیشکاران باادب

دوست‌داران صاحب اسرار و حریفان دوست‌کام  
۴- شرط ادیب‌شدن، تواضع و فروتنی‌ست.

در محفلی که خورشید اندر شمار ذره است

خود را بزرگ‌دین، شرط ادب نباشد  
۵- بی‌ادب، گستاخ است.

شوخی نرگس نگر که پیش تو بشکفت

چشم دریده ادب نگاه ندارد  
۶- ادب مساوی با رندی‌ست.

در کیش جان‌فروشان فضل و ادب نباشد

این جا نَسَب ننگجد و آن جا حَسَب نباشد  
۷- شرط اول راه سالک، رعایت اصول ادب است.

قدم منه به خرابیات جز به شرط ادب

که سالکان درش محرمان پادشاه‌اند  
۸- کسی که حُسن ادب داشته باشد محبوب حافظ است.

منظور خردمند من آن ماه که او را

با حُسن ادب شیوه‌ی صاحب‌نظری بود  
۹- در پیشگاه نیک‌خواهان خندیدن، مودبانه نیست.

یاد باد آن که در این بزمگه خلق و ادب

آن که او خنده‌ی مستانه زدی، صهبای بود  
۱۰- خودآرایی باید طبق موازین ادب باشد.

به ادب نافه‌گشایی کن از آن زلف سیاه

جای دل‌های عزیز است بهم بر مژنش  
۱۱- آیین ادب ظاهری، کار خرد مصلحت‌جوی است.

هزار عقل و ادب داشتیم من ای خواجه

کنون که مست و خرابم، صلاح بی‌ادبی‌ست